



مکتب قرامطه

(کارآمدان)

(۲)

آشفتگی تاریخ فرقه‌ها

بالاجمال، چنان تاریخ و وقایع فرق، بویژه تاریخ فرقه اسماعیلیان و قرامطه، درهم آمیخته و مخلوط شده است که جمهور مسلمانان، و بالتبع بیشتر مورخان، اسماعیلیان و قرامطیان و باطنیان و زنادقه و شعوبیه و غیره را اسامی مختلف و نامهای گوناگون یک فرقه و پیروان یک مسلک میدانند! اما خلاصه سخن آنکه: قرامطیان گروهی میهن پرستان ایرانی (شعوبیه و بتول جاسمطه الازاد مردیه) بوده‌اند که برای برانداختن نفوذ بیسگانگان، از سرزمین ایران شهر و پیکار با دولت ستمگران عباسی، رستاخیزی برپا و صفحات درخشانی در تاریخ میهن پرستی و پهلوانی ایرانیان ثبت کرده‌اند. برپا خاستن این گروه را باید تجلی هوش سرشار و نمودار آزادگی نژاد پارسی بشمار آورد.

قاطبه مورخان باین نکته اذعان دارند و قرامطه را گروهی از میهن پرستان و آزادگان ایرانی میدانند که برای کیفر گرفتن اذشمنان ستمگر و راندن ایشان از سرزمین ایران شهر و نابود گرداندن نفوذ و اندیشه‌های بیگانه قیام کرده‌اند، نهایت اینکه، هر یک از مورخان این نکته را در قالب بیانی یا در ضمن داستانی بیان نموده‌اند. گرچه داستانهائی که آورده‌اند و روایاتی را که نقل میکنند یکسان نمیباشد اما مفاد همگی بالبدیهه یکسان است. قاضی ابوسعید عبدالکریم بن ابی المظفر منصور سماعی مروزی شافعی^۱ در کتاب «انساب» میگوید: «قرمطی، این نسبت به مذهب مذموم و عقیده خبیث میباشد..... و برخی قلمطی بلام گفته‌اند... سپس

آقای استاد سید محمد کاظم امام، از محققان گرانمایه و بلند پایه معاصر.

سمعانی داستان پیدایش گروه قرمطیان را چنین میگوید: «گروهی از فرزندان بهرام گوردردیک جا گرد آمدند و به ابن المقفع (در نسخه عکسی ابن المقفع)، و احمد بن الحسن الجراح؟ و عبدالله بن میمون القداح و دیدانی نامه نوشتند و بیاد آوردند که چگونه شکوه و بزرگی پدران و نیاکان ما از شرق تا غرب جهان را فرا گرفته و شاهنشاهی نیاکان با فروشکوه ما جهان را در زیر فرمان داشت و اینک ما همگی خوار و زبون گردیده ایم.....» آنگاه از بزرگان و نام آوران مذکور چاره میجستند. این واقعه در روزگار ابو مسلم خراسانی صاحب الدوله رخ داد و از وی راندن یگانگان را میخواستند.

سرانجام، آن گروه بر آن شدند که بادستگاه خلیفه بیکار کنند و گفتند: این پادشاهان عرب (آل عباس) ستمگرند و فرزندان پیامبر خود را کشته اند و مردم از ایشان آزرده اند. باید همین کارهای ایشان را «شمار» خود ساخته بیکار را آغاز نمائیم. پس آنان جهان را بر چهار بخش تقسیم کردند و به هر بخش یک تن از مردان کاردان و نامور خود را بگماردند. یک تن را بکوفه گسیل داشتند، و آن حمدان نامی بود، و نخستین کسی که با او گروید و او را یاری کرد (ابن قوم مط)؟ بوده است. آنگاه سمعانی داستانی در وجه تسمیه آن مرد خیالی اعنی (ابن قوم مط) نقل کرده است.

یاری، قرمطیان، یعنی گروه میهن پرستان ایرانی، باسینه های برافروخته از آتش خشم به جنبش درآمده و با دشمن بیکار را آغاز کردند.

دولت خاندان عباسیان که خود را در برابر دشمنی سرسخت، هوشیار، میهن پرست، بی باک، گستاخ و دایر میدید، با همه نیروهای خود و با همه امکاناتی که در اختیار داشت با این گروه به بیکار و نبرد برخاست، همه نیروهای خود را بکار انداخت و با نیروی شمشیر و نیروی سیم و زر و نیروی تبلیغات با این گروه روبرو گردید.

تبلیغات دولت عباسیان

دولت عباسیان، برای پیش برد مقاصد اهریمنی خویش، ساز و آمان تبلیغات، نیرومند و گسترده ای بوجود آورده بود که در نبرد با دشمنان و مخالفان، پیش آهنگ سربازان آن دولت بوده است. دستگاه تبلیغاتی خاندان عباسیان، در بیکار با گروه قرمطیان، اندیشه اهریمنی بکار برد، و فرقه ای بهمین نام و نشان بوجود آورد. فرقه قرمطیان ساختگی، با انواع فجایع و مناهمی شرعی و انسانی دست یازید و دستگاه تبلیغات آل عباس، همه آن فجایع و حوادث را به عناصر قرمطیان واقعی نسبت میداد و آن گروه را در نظر جمهور مسلمانان مردمی ملحد و خداشناس و دور از انسانیت معرفی میکرد.

کسانی که از تاریخ اسلام آگاهند بخوبی میدانند بیشتر مورخان و نویسندگان، مصادر تاریخی

و ادبی، منتسب بدربار آل عباس و جیره خوار آن دولت بوده اند، و بالضروره جریان وقایع و حوادث تاریخ را، طبق سیاست روز و به دلخواه اولیاء آن دولت نوشته اند. و آن دسته از نویسندگان هم که از مخالفان عباسیان بوده، و یا حداقل با دربار خلافت پیوندی نداشته اند، در نگارش تاریخ آزادی قلم و اندیشه نداشتند و از بیم جان و هراس از شمشیر زهر آگین خشم خلفا، نان را به نرخ روز خورده و آثار تاریخی خود را سیاست پسندها برشته تحریر در آورده اند.

تازه، اگر مورخان آزادمش و آزاداندیش پیدا می شدند که به ضبط وثبت حوادث و وقایع تاریخ دلیرانه اقدام کنند و بر آن بودند که حقایق را بدست بیاورند، مقابل دودسته اخبار قرار داشته اند: اراجیف و اکاذیب و واقعیات. حوادث و وقایع منتسب به فرقه حقیقی قرامطه و سوانح و وقایع ناشی از عملیات فرقه قرامطه ساختگی. تمیز و جدا کردن این دو دسته اخبار در هم آمیخته از یکدیگر، کاری بس دشوار و توان فرسا بوده است. گذشته از اینکه تاریخ قرامطه، با اینهمه دشواریها و صعوبات، با تاریخ و وقایع فرقه های دیگر و بخصوص با تاریخ فرقه اسماعیلیه در هم آمیخته بوده است.

با اینهمه مورخ محقق و ژرف نگار و هوشیار، با امان نظر در جریان حوادث و رویدادها و با توجه با سبب و علل و محیط و زمان و مکان وقایع میتواند حقائق تاریخی فرقه قرامطه را بدست آورد و فصلی از تاریخ فکری و روحی و مین پرستی و پهلوانی ایران و ایرانیان را روشن کند و چهره واقعی این فرقه را پدیدار سازد.

آغاز جنبش قرامطیان

کبریت ساز اهواز

پیروان مسلک اسماعیلیان عقیده داشتند پس از وفات امام جعفر الصادق علیه السلام، منصب روحانی امامت به پسر او اسماعیل بن جعفر الصادق رسیده است، این فرقه مسلک خویش را در سراسر ایران با گرمی و کوشش بسیار تبلیغ می کردند. تا اینکه در شهر اهواز مردی بنام عبدالله بن میمون بن دیصان قداح (کبریت ساز) قیام کرد. وی سردمدار و رهبر گروهی انبوه از آزاد مردان ایرانی بود، که دستگاه تبلیغات عباسیان و بالتبع عامه مردم و سپس مورخان، ایشان را «زنادقه» یا «شعوبیه» نامیده اند.

عبدالله بن میمون، سازمان پنهانی گروه خود را، در زیر عنوان «تشیع»، با روایت و نشر احادیث و افکار خاص رهبری میکرد و مردم را بسوی هدف و مقاصد خویش میکشاند و پیروان بسیار او را که در خوزستان بودند «میمونیه» می نامیدند. ابن الندیم، درباره شخصیت عبدالله بن میمون چنین نوشته است: «عبدالله بن میمون بن دیصان، کبریت ساز، از مردم «قوزح العباس»، از دیه های نزدیک شهر اهواز بود. دیرگاهی دهوی پیامبری کرد، و شعبده ها و نیرنگها بر مردم

مینمود و میگفت زمین برای من پیچیده میشود و در کوتاهترین زمان، هر کجا که بخواهم میروم، و از حوادث و وقایع شهرهای دور دست خبر میدهم. کسان او در شهرستانهای دور دست، در این کار و برای یاری میکردند، و او آنان را بیکدیگر و بخشش بخویشتن دلبستگی داده بود، آن مردم مرغان نامه بر با خود همراه داشتند و این مرغان را، از شهرهای دور، بشهر و سرای عبدالله بن میمون پرواز داده و بسوی او روانه میکردند، و با این مرغان نامه‌هایی بود که در آنها از حوادث و وقایع هر جا چیزهایی نوشته شده بود. چون این نامه‌ها بدست عبدالله بن میمون میرسید، او مردم را از آن اخبار آگاهی میداد و چنان مینمود که من از عوالم غیب باخبر هستم. عبدالله بشهر «عسکر مکرّم»^۳ آمد و در آنجا سکونت گزید، اما دیری نگذشت که حاکم آن شهر از حال او اطلاع یافته خانه‌اش را غارت نمود و او فرار کرد و دو خانه که در شهر عسکر مکرّم داشت هر دو را خراب کردند. یکی را تبدیل بمسجدی کردند و آن دیگری هنوز ویران است. عبدالله به بصره رفت. آنجا نیز او را غارت کردند. از بصره نیز گریخته بشهر «سلیمه» نزدیک «حمص» رفت، و از آنجا داعیان خویش را بنواحی «کوفه» گسیل داشت. در نواحی کوفه، مردی که او را حمدان بن الأشعث الملقب بقرمط می‌نامیدند دعوت او را لیک اجابت گفت و به سلك او گروید و این مرد را از آن جهت قرمط می‌گفتند که پاها و کمر او کوتاه بود. وی مردی مکار بود و در دین، که به «قس بهرام» و «داس قرمط»^۴ مشهور است گاو بان بود، و او مردی هشیار و کار دان بود.

«مردی بود عبدالله بن نام، صاحب کتب و تصنیفات، به قرمط گروید و مبلغ و داعی او گردید، عبدالله دعای و باغان به ناحیه کوفه گسیل داشت و قرمط خود در «کلواذی»^۵ اقامت نمود. عبدالله بن میمون، مردی از فرزندان خاندان خود بگماشت تا از طالقان^۶ با عبدالله نامه نگاری کند، و این در سال دویست و شصت و یک هجری بوده است. عبدالله بن میمون قدام در گذشت و پسرش محمد بن عبدالله بن میمون القدام جای نشین او گردید»^۷.

باری، عبدالله بن میمون بن دیسان قدام، در زیر نقاب مذهب، خاصه با شعبده و نیرنگ و اعمال کیمیائی، عده‌ای را برگرد خویش جمع کرد و با هر گروه و هر کس، مطابق میل و باندازه عقلش، سخن میگفت و اظهار زهد و ورع میکرد. بدین طریق گروه انبوهی برگرد او جمع شدند، و در ضمن اظهار عقاید مخالف اصول اسلامی، مدعی بود که از پیروان اسمعیلیه است و میگفت اسرار امامت را، که عبارت از اسرار کون و مکان و علوم خفیه است و امام اسمعیلیه بفرزند خود محمد مکتوم و مستور آموخته، فرا گرفته است.

عبدالله بن میمون در سال ۵۴۶۰ دعوت خویش را در خوزستان و جنوب ایران منتشر کرد و اسماعیلیان آن نواحی بدور او جمع شدند، اما بهر حال دعوت عبدالله بن میمون برای اسماعیل و پسرانش فقط نقابی بود که در زیر آن پنهان شده بود.

وی که مسلک خویش را در یک سازمان پنهانی تشکیل داد، و ازین رو آنها را «باطنیه» می‌گفتند، پیروان مسلک خویش را در هفت درجه مرتب کرد (در گفتارهای آینده ترتیب و معنی و هدف درجات هفتگانه گفته خواهد شد).

عبدالله بن میمون، پس از تنظیم سازمان سری جمعیت خود در خوزستان، مبلغین خود را با طرف و اکناف روانه ساخته و بنام دعوت اسمعیلیه و تبشیر بمهدی منتظر، مردم را برود در سازمان و مسلک خود دعوت میکرد.

نماینده و مبلغ او در عراق، مردی بود بنام فرج بن عثمان کاشانی ملقب به «ذکرویه». تا این وقت دعوت ابن میمون سری بود ولی در سال ۲۷۸هـ، مردی از پیروان ابن میمون پیدا شد که مدبر، سیاست مدار، خردمند بود. وی دعوت ابن میمون را در این سال در خوزستان علنی کرد، و با تظاهر بزهد و تقوی، مردم را به امام غائب اسمعیلیه دعوت میکرد که آن امام می‌آید و جهان را پراز عدل و داد میکند و از خاندان آل‌البت می‌باشد.

این مرد، حمدان الاشعث نام داشت و معروف بقرمط بود. گروه انبوهی بر گرد او جمع شدند، بزودی عامل خوزستان او را دستگیر نمود و در زندان افکند. اما او، بایاری یکی از کنیزان حاکم، از زندان، در تاریکی شب، فرار کرد، و این حادثه پیروان او را استوارتر نمود و گفتند او را با آسمانها بردند. عاقبت وی بشام رفت و دیگر از او خبری نشد. تاریخ پیدایش و تأسیس مسلک و سازمان فرقه (قرامطه)، از همین حمدان قرمط آغاز میگردد.

تا این هنگام، هنوز حمدان قرمط مردم را بمذهب و مسلک اسماعیلیه دعوت میکرد. بعد از میان پیروان او، در جنوب ایران و سواحل خوزستان بر خلیج پارس، در شهر جنابه (گناوه)^۹، مردی ظهور کرد که بنیادگذار حقیقی مسلک و فرقه قرامطه می‌باشد.

نخستین جنبش قرامطه، در سال ۲۷۸هـ بوسیله حمدان قرمط مذکور بوجود آمد، اما او هنوز هم دعوت خود را بنام امام منتظر اسماعیلیه منتشر میکرد و مقاصد خویش را، در لفافه های دین و در جامه تشیع نهفته میداشت ولی در احکام اونیز، نشانه ملیت ایرانی به خوبی واضح و آشکارا بود چنانکه در نامه منسوب به فرج بن عثمان چنین آمده است: «..... ۱۰ بجای روزه ماه رمضان کافی است که پیروان قرمط روزهای جشن مهرگان و نوروز را روزه بدارند». از طرف همین حمدان قرمط، در عراق و شام، زکریه پسر مهدویه تبلیغ میکرد.

تا این عهد، گرچه فرقه (قرامطه) گروهی و سازمانی داشتند و هدفهای دنیال می‌کردند و دعا و عواملی در شهرها می‌گماردند اما هرگز از قدرت جنگی و سیاسی و نفوذ اجتماعی برخوردار نبودند، بلکه سازمانی داشتند، که دور از چشم و گوش عمال خلافت و حکام ولایات، فعالیتها می‌کرد، و با اصطلاح امروز فعالیتهای آنها زیرزمینی و تبلیغاتی بود تا اینکه در اواخر مائیه سوم، ابوسعید حسن پسر بهرام، در شهر گناوه، (بندرگاهی در کرانه خلیج پارس) قیام کرد.

ابوسعید الحسن بن بهرام الجنابی القرمطی، در شهر گناوه، آرد فروش^{۱۱} و ایرانی

آزاده و روشن فکر بود و در سلك پیروان قرمط درآمد. نخست در شهر گناوه مردم را به شورشی و پیروی خود دعوت کرد. حاکم آنجا او را از آن شهر اخراج نمود. وی به «بحرین» رفت و دعوت خود را در آنجا آغاز نمود و دبری نگذشت که همه مردم بحرین پیرو او شدند.

پرچم قرامطه

ابوسعید حسن بن بهرام جنابی، برای خود و پیروانش پرچم سفیدی ترتیب داد و بر روی پرچم این آیه را نوشته بود: «ونريد آن ممن على الذين استضعفوا في الارض نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين».^{۱۲}

دبری نگذشت که نفوذ و قدرت معنوی و سلطه ظاهری و شوکت جهانداری او بر سراسر بحرین و سایر جزایر خلیج پارس و خوزستان و کرانه‌های استان پارس گسترده شد و حکومت ظاهری و باطنی را در دست گرفت. نفوذ معنوی و نیروی سلطه روحانی ابوسعید بر روح پیروانش بدرجه‌ای رسیده بود که چون نام او برده میشد بر او درود (صلوات) میفرستادند.^{۱۳}

در سال ۵۲۸۷ خلیفه عباسی، المعتضد، سپاهی عظیم برای سرکوبی و قلع و قمع او گسیل داشت. اما سپاه خلیفه از لشکریان ابوسعید بزودی دچار شکستی فاحش گردیدند و حکومت معنوی و سلطه و اقتدار ظاهری ابوسعید در جزایر خلیج پارس و دریای عمان و استان پارس و خوزستان و قسمتی از عراق استوارتر و مستحکم‌تر گردید.

تنها کاری که خلیفه توانست بجبران رسوائی این شکست بکند این بود که یکی از غلامان خود را موسوم به «بدر»، با سپاهی از دجله عبور داد و آنان بطور ناگهانی بر شهر (میشان)^{۱۴} تاختند و گروهی از قرامطه را کشتند و فرار کرده به بغداد بازگشتند.

در سال ۵۲۸۹، سلاک قرامطه در عراق منتشر گردید و میانه آن گروه و سپاه خلیفه المعتضد، جنگ‌هایی واقع شد. در یکی از جنگ‌ها، یکی از سران قرامطه موسوم به ابوالفوارس بر دست سپاهان خلیفه المعتضد دستگیر شد و او را در بند و دست بسته، به بغداد بحضور خلیفه بردند. خلیفه از او چیزهایی پرسید که او بی‌باکانه پاسخ‌هایی داد و خلیفه از سخنان وی درخشم شد و او را بوضع فجیعی بقتل رسانید (این مطلب به تفصیل بعداً ذکر خواهد شد. ۱۵)

در سال ۲۹۱، قوای خلیفه المکتفی، یکی از رؤسای قرامطه را، از شام، بنام (صاحب الخال بیخالد) دستگیر کردند و در بغداد با شکنجه بقتل رسانیدند.

۱- سمانی، ولادت رمضان ۵۱۶ هـ وفات ربیع الاول ۵۶۲ هـ در گورستان سنگدان مرو صاحبان موفون گردید.

۲- انساب سمانی - چاپ لیدن (فتوگرافی) 449 - P.448

۳- عسکر مکرّم، از شهرهای خوزستان بوده نزدیک جندی شاپور نام اصلی آن (لشکر) بوده است و بهمین جهت آنرا عسکر می‌گفته‌اند.

۴- قس بهرام و رأس قرمط، دوشهر در نزدیکی (ماه اردشیر) در خوزستان و قس نائلف، جائی بود در کرانه رود فرات که با سپاه ایران جنگی اتفاق افتاده است.

۵- کلوآذی، روستائی در خوزستان، جائی بوده میانه واسط و کوفه، و جائی بوده نزدیک بنداد.

۶- طالقان، نام دوشهر است یکی در ماوراءالنهر خراسان و دیگری در منطقه الجبال (طالقان کنونی).

۷- فهرست ابن الندیم، ص ۲۷۹ - ۲۷۸ و نیز از کتاب، الفرق بین الفرق بندادی ص ۱۹۸. تاریخ الجمعیات السریه والحركات الهدامه - عبدالله عنان المحاسن ص ۲۸ به بند.

۸- در شرح مواقف میگوید (قرمط) یکی از دیه‌های واسط در خوزستان بود. بنسبی میگویند قرمط، از آن می‌گفته‌اند او را بواسطه قامت کوتاه و پاهای کوتاهش و یا نزدیک قدمهایش و شاید (قرمط) و قرمید و قرمذ معرب آجر فارسی است و میگویند قرمط معرب کلمه (کار آمد) پارسی است و این اصح است زیرا فرهنگ و تعلیمات این گروه که بعداً گفته خواهد شد مبین این امر میباشد.

۹- جنابه، معرب، گناوه شهری است بر کرانه خلیج فارس و بروی جزیره خارک، قرامطه از این شهر قیام کردند، مهترایشان ابوسعید حسن پور بهرام جنابی (گناوه) در سال ۳۰۱ هجری کشته شد و پس از او پسرش ابوطاهر سلیمان رهبر قرامطه بود.

از بزرگان قرامطه ابوعلی الحسن بن احمد بن ابی سعید معروف باعسم میباشد، وی با سپاه قرامطه مصر و شام را دیری محاصره کرد و بتصرف آورد، و در سال ۳۶۶ ه در شهر دملمه درگذشت. میان قرامطه و جوهر قائد فرمانروای مصر جنگها و خونریزی‌ها رخ داد و سرانجام قرامطه در محتل (عین الشمس) شکست خوردند.

القرمطه فی الخط دقة الكتابه وتدانی الحروف وكذلك القرمطه فی المشی مقاربه النطو وتدانی المشی، و قرمط الکاتب اذا قارب بین کتابته، و فی حدیث علی خرج ما بین السلطور و قرمط ما بین الحروف. لسان العرب - تاج المروس - صحاح جوهری.

۱۰- نامه فرج بن عثمانی تماماً و عیناً در کتاب تاریخ الجمعیات السریه والحركات الهدامه از عبدالله عثمان ص ۳۱ سطر ۱۹-۶ آمده است رجوع شود.

۱۱- الفهرست - ابن الندیم - ص ۲۸۰

۱۲- کامل - ابن اثیر - ج ۷ ص ۶۹.

۱۳- کتاب نقد العلم و العلما - تلیس ابلیس - ابن الجوزی بندادی ص ۱۰۵.

مسعودی مینویسد، ابوسعید از سلالة ملوک ایران شهر بوده و نژاد او بشاهنشاهان پارس میرسیده است. از کتاب التنبیه والاشراف ص ۳۳۹ لیدن.

۱۴- میشان و دشت میشان دو شهر از جمله شهرهای یکی از شهرستانهای خوزستان و به (کسکر) موسوم بوده است.

۱۵- کامل التواریخ - ابن اثیر - ج ۷ ص ۲۰۳.